

تحلیل و نقد آراء مفسران درباره چگونگی بازگشت بدن انسان در قیامت بر اساس آیات قرآن

حسن دوست محمدی*

مربی معارف اسلامی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

محمود ابراهیمی ورکیانی

استادیار معارف اسلامی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

مهرعلی لطفی قادیکلای

مربی معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۷).

چکیده

تعداد بسیار زیاد آیات قرآن درباره معاد، از اهمیت فراوان این اصل اعتقادی حکایت دارد و یکی از موضوعات مهم آن، زنده شدن دوباره انسان در قیامت می باشد که قرآن، آن را حتمی می داند. پرسش اصلی اینکه از نظر قرآن، چگونه بدن انسان در قیامت باز می گردد؟ این مقاله تلاش نموده با روش توصیفی و تحلیلی، تفسیری منطبق بر نظریات علمی از بازگشت بدن انسان در قیامت با استناد به آیه ۵۱ سوره یس را ارائه دهد. به همین منظور، آراء مختلف مفسران درباره چگونگی این بازگشت از جمله نظریه عینیت (بازگشت به تمام اجزاء بدن)، نظریه مثلثیت (بازگشت صورت نوعیه بدون ماده مشخص) و نظریه اشتداد وجودی نفس (بدن تکامل یافته) طرح و نقد و بررسی گردید. تأکید بر واژه «یَسْأَلُونَ» و استفاده از روایتی که بازگشت بدن انسان در قیامت را به جزئی به نام «عَجَبُ الدَّنْبِ» دانسته و نیز انطباق این تفسیر، با نظریه شبیه سازی، نتیجه ای ارائه می دهد که بدن انسان، از جزء اصلی باقی مانده از بدن دنیوی، تشکیل می شود که آن جزء اصلی، مبدأ پیدایش بدن اخروی است.

واژگان کلیدی: معاد جسمانی، قرآن، نظریه شبیه سازی، ژنتیک، DNA.

* Email: h_doostmohammadi@semnan.ac.ir (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

ایمان به معاد در همه ادیان الهی، از اعتقادات بنیادین تلقی می‌شود و اهمیت آن در اسلام نیز تا بدان جاست که حدود دو هزار آیه (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج: ۱، ۱۸۳)، درباره آن، بر پیامبر خدا (ص) نازل شده است. اما به علت اینکه همه مسایل و حوادث آن، در غیر این عالم مادی و در جهانی دیگر، با مرتبه‌ای بالاتر محقق می‌شود، پرسش‌های زیادی را برای همه پیروان ادیان از جمله مسلمانان ایجاد نموده است.

در دین اسلام، قرآن کریم بسیاری از مسایل درباره معاد را تبیین کرده و به توصیف بسیاری از حوادث و رویدادهای آن از جمله رسیدگی به اعمال بندگان، مجازات کافران در جهنم، پاداش مومنان در بهشت و ... پرداخته، اما یکی از پرسش‌های مهم درباره معاد، مسأله بازگشت بدن انسان در قیامت است. به همین منظور، سؤال اصلی اینکه از نظر قرآن، چگونه بدن انسان در قیامت باز می‌گردد؟ سؤالات فرعی پژوهش نیز، بدین گونه است که، نظریه عینیت چیست و چگونه قابل نقد می‌باشد؟ نظریه مثلیت بر اساس آیات قرآن چگونه ارزیابی می‌شود؟ نظریه اشتداد وجودی نفس، بر پایه آیات قرآن چگونه قابل نقد می‌باشد؟ و در آخر، نظریه شبیه‌سازی بر اساس آیات قرآن کریم، چگونه توجیه می‌شود؟

درباره پیشینه این تحقیق در علم کلام، کتاب‌های فراوانی منتشر شده، مانند کتاب معاد جسمانی از منظر صاحب‌نظران مسلمان اثر غلامرضا رضایی، کتاب بررسی و تحلیل معاد جسمانی از دیدگاه قرآن کریم و اندیشه‌های بشری اثر محمدرضا نکونام، کتاب معاد جسمانی از دیدگاه حکیم تهران آقاعلی مدرس زنوزی اثر حمید امامی‌فر، کتاب معاد جسمانی و معاد روحانی اثر محسن ایزدی و ... و مقاله معاد جسمانی در قرآن و عهدین اثر عنایت‌الله شریفی، محمدحسین خوانین‌زاده و علیرضا انصاری‌منش در مجله پژوهش‌های معارف قرآنی شماره ۲۱، مقاله مقایسه تطبیقی نظریه محقق طوسی و محقق حلی در معاد جسمانی با نظریه شبیه‌سازی، حسن دوست‌محمدی و محمدجواد دانیالی در مجله اندیشه نوین دینی شماره ۵۲، مقاله تبیین عقلانی ملاصدرا از معاد

جسمانی و معاد قرآنی اثر شمس الله سراج و سمیه منفرد مجله پژوهش های مابعدالطبیعی شماره ۲، مقاله معاد جسمانی از نگاه حکیمان الهی اثر جعفر انواری مجله معرفت فلسفی شماره ۱ و مقاله اثبات سازگاری نظریه معاد جسمانی ملاصدرا با آیات قرآن اثر مصطفی مومنی مجله اندیشه نوین دینی شماره ۳۳ و ...، که بیشتر این آثار با نگاه فلسفی و کلامی است و اگر تحقیقی قرآنی انجام گرفته، آیه مورد بحث این جستار را دنبال نکرده اند. این مقاله تلاش می کند، با روش توصیفی و تحلیلی، با استناد به آیه ۵۱ سوره یس و با تأکید بر واژه «یَسْلُونَ» تفسیری ارائه دهد که بتواند رابطه بین انسان دنیا و انسان آخرت را به شکلی تبیین کند که با نظریات علمی مانند نظریه شبیه سازی از طریق DNA قابل جمع باشد، به خصوص اینکه می توان، به روایتی که تعبیر «عَجَبُ الدُّنْب» دارد، بازگشت بدن انسان در روز قیامت را با همین تفسیر مورد تأیید قرار داد.

۲. تعابیر قرآن و آراء مفسران درباره چگونگی بازگشت بدن انسان در قیامت

قبل از آنکه به تفسیر آیه ۵۱ سوره یس و بررسی دیدگاه علمی در تفسیر این آیه بپردازیم، لازم است، نگاهی اجمالی به آیات متعدد قرآن در چگونگی بازگشت بدن انسان و آراء مفسران، پیرامون آن داشته باشیم و با ارزیابی ظاهر هریک از این آیات، روشن شود که آیا با تفسیر این مقاله قابل جمع است یا خیر؟ در این زمینه، آیات معاد جسمانی و نظرات آن را می توان به چند دسته تقسیم نمود:

۲-۱. نظریه عینیت

برخی از آیات، بازگشت بدن را به صورت ساده بیان نموده، بدان گونه که تمام اجزاء بدن دنیوی، اعم از سلول ها و حتی اتم ها، پس از مرگ، در طبیعت باقی می ماند و چون متعلق علم خداوند می باشند و هیچ چیزی در طبیعت از حیظه علم خداوند خارج نیست، خداوند، عین همان بدن را

که در دنیا با روح بوده، بدون کم و کاستی، در آخرت محشور می‌کند (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۳۴۰: ۴۴).

از جمله آیات مربوط به این نوع تعبیر، می‌توان به داستان حضرت ابراهیم اشاره نمود: ﴿وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اَرِنِيْ كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتٰى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَ لٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِيْ قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰتَيْنِكَ سَعِيًّا وَ اعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ﴾ (بقره/ ۲۶۰). ابراهیم گفت: ای پروردگار من، به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌سازی. گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: بلی، ولیکن می‌خواهم که دلم آرام یابد. گفت: چهار پرنده بگیر و گوشت آنها را به هم بیامیز و هر جزئی از آنها را بر کوهی بنه، پس آنها را فراخوان. شتابان نزد تو می‌آیند و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است؛ و همچنین آیاتی که در ماجرای عزیر پیامبر (ع) مطرح شده ﴿وَ انظُرْ اِلٰى جَمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ اٰیَةً لِّلنَّاسِ وَ انظُرْ اِلٰى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوْهَا حَمًا...﴾ (بقره/ ۲۵۹). به استخوان‌های الاغ خود نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم! برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم (در باب معاد) قرار دهیم. ﴿وَ نَفَخَ فِى الصُّوْرِ فَاِذَا هُمْ مِّنَ الْاَجْدَاثِ اِلٰى رَبِّهِمْ يَنْسِلُوْنَ* قَالُوْا يَا وٰلِدَنَا مَن بَعَثَنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صدَقَ الْمُرْسَلُوْنَ* اِنْ كٰانَتْ اِلَّا صٰیْحَةٌ وَّاحِدَةً فَاِذَا هُمْ جَمِيْعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُوْنَ﴾ (یس/ ۵۱-۵۳). در صور دمیده می‌شود. ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی دادگاه پروردگارشان می‌روند، می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه ما برانگیخت؟ آری، این همان است که خداوند رحمان، وعده داده است، و فرستادگان او راست گفتند. صیحه واحدی بیش نیست. فریادی عظیم برمی‌خیزد، ناگهان همگی نزد ما احضار می‌شوند.

أجدات، جمع «جَدَث» و به معنای قبر است، این بدن‌های خاک‌شده، صورت بدنی پیدا می‌کنند و روح که تعلق به قالب مثالی گرفته است و در عالم برزخ، منتعم یا معذب بوده، آن را رها می‌کند و به همین بدن عنصری تعلق می‌گیرد و قبر شکاف برمی‌دارد و از قبر بیرون می‌آید (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۹۸).

البته این دسته از آیات که فهم ساده را از معاد جسمانی تایید می‌کند، مورد اشکال بسیاری از فلاسفه الهی و حتی برخی از متکلمان اسلامی قرار گرفته است و به استناد برخی شبهات در بحث معاد جسمانی همچون شبههٔ آکل و مأكول، حشر انسان عظیم و ... (ر.ک؛ حلی، بی تا: ۱۸۴) معتقدند، این نوع معاد جسمانی، غیر معقول می‌باشد و لذا یا ظواهر دین را بر اصول عقلی که همان معاد روحانی است، برگردانده‌اند و یا راه‌حل‌های دیگری، که متفاوت با این فهم ساده از معاد جسمانی است، ارائه داده‌اند. بنابراین می‌توان گفت نظریه عینیت با شبهاتی که بیان شد، نمی‌تواند، چگونگی بازگشت بدن در قیامت را عقلاً تبیین نماید.

۲-۲. نظریه مثلثیت

آیاتی که بازگشت بدن انسان را در قالب صورت نوعیه دانسته و تأکیدی درباره بازگشت عین مواد تشکیل دهنده بدن که همان اتم‌ها و اجزاء بدن دنیوی می‌باشد را ندارد. بدین معنا که جوهر جسم، از دو جوهر ماده و صورت تشکیل شده است که ماده، حامل استعداد و قوه است که باعث می‌شود یک موجود جسمانی تغییر کند (کون و فساد)، یعنی صورتی را از دست داده، صورت جدیدی را بدست آورد و صورت نوعیه که همان فعلیت جسم است و تمام آثار وجودی جسم را دارا می‌باشد (البته صورت از نظر فلاسفه اسلامی، به ویژه فیلسوفان مشائی با شکل که از اعراض می‌باشد، تفاوت دارد. ممکن است شکل یک موجود جسمانی، تغییر کند، اما صورت نوعیه به معنای فلسفی آن، تغییر نکند) بدون هیچ تغییری باقی بماند و می‌تواند بدون مادهٔ حامل استعداد آن و حتی بدون صورت جسمیه، درعالم دیگر نیز، باقی باشد، حال با این نگاه، می‌توان گفت که بدن اخروی انسان، همان صورت و فعلیت حاصل از تغییرات و دگرگونی‌هایی است که نفس انسان، در دنیا آن را کسب کرده که مادهٔ حامل قوه و استعداد و صورت جسمیه را، از دست داده، در نتیجه دیگر هیچ تغییری در آن رخ نمی‌دهد و نوعی ثبات در آن، به وجود می‌آید و در روز قیامت، روح به آن صورت، وارد شده و زندگی متناسب با فعلیت‌های اکتسابی در دنیا را آغاز می‌کند و در حقیقت

پاداش‌ها و عقوبت‌ها، تجلی و تجسم وجودی همان فعلیت‌های دنیوی است که توسط روح، کسب شده‌است. فلاسفه از این نحوه بازگشت بدن، تعبیر به مثلث کرده‌اند.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ (اسراء/۹۹). آیا ندیدی که خداوند، همانی است که آسمان‌ها و زمین را خلق نموده، قادر است که مثل آنها را (پس از نابودی) دوباره خلق کند».

اگر چه ظاهر این آیه، مربوط به انسان و خلقت دوباره او نیست، (به نظر می‌رسد که ضمیر «هم» به انسان‌ها برمی‌گردد، زیرا اگر به آسمان‌ها و زمین برگردد «ها» یا «هن» به کار می‌رفت) ولی با تنقیح مناط، می‌توان آن را به خلقت دوباره مثل انسان در قیامت، تأویل نمود.

﴿يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ، بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ (قیامت/۳-۴). آیا انسان فکر می‌کند که ما استخوانهایش را جمع نخواهیم کرد، آری ما قادر هستیم که سرانگشت‌هایش را دوباره با همان شیارهای قبلی برگردانیم».

از این آیه به دست می‌آید که بازگشت استخوان‌ها با تمام اتم‌ها و اجزایش، ملاک معاد جسمانی نیست، بلکه آنچه در معاد جسمانی مطرح است، بازگشت تمام فعلیت بدن است و این فعلیت، همان مشخصه‌های منحصر به فرد هرکس می‌باشد و امروزه یکی از مشخصه‌های هر فرد که او را از فرد دیگر جدا می‌کند، اثر انگشت است و این اثر انگشت، در طول عمر هر شخص، علی‌رغم همه تغییرات مادی (اتم‌ها، مولکول‌ها و سلول‌ها) و شکلی (اعراض) باقی مانده و ملاک تشخیص هویت او، همین اثر انگشت می‌باشد که حتی دوقلوهای همسان نیز اثر انگشتشان متفاوت است. این تفسیر از آیات، اگر چه تا اندازه‌ای اشکالات معاد جسمانی را که از سوی فلاسفه و برخی از متکلمین وارد شده، مرتفع می‌کند، اما برخی ابهامات در این نگاه نیز همچنان باقی است که اولاً این تفسیر با برخی از ظواهر متون دینی که دلالت دارد بر اینکه جسم، با تمام ماهیتش (ماده و صورت) در عالم قیامت، محشور می‌شود، چگونه قابل جمع است؟ و ثانیاً براساس این نظریه باید گفت که صورت با ماده نامشخص (مادهٔ ما) می‌بایست در عالم قیامت وجود داشته باشد تا بتواند

موجود شود و حال آنکه از نظر فلاسفه، ماده و صورت جسمیه در عالم قیامت، معدوم می‌شود و فقط صورت نوعیه و فعلیت انسان باقی می‌ماند، درحالی که صورت سرانگشت، به تنهایی، بدون ماده، اصلاً اثر مادی ندارد تا شیارهای آن شبیه شیارهای سرانگشت، در عالم دنیا باشد، مگر اینکه این صورت با ماده نامشخص، در عالم قیامت، محشور شود که البته این نوع تفسیر، می‌تواند با ظواهر برخی از آیات گروه دوم نیز منطبق باشد.

۲-۳. نظریه اشتداد وجودی نفس

گروه سوم آیاتی هستند که بازگشت وجود بدن انسان را براساس فعلیت نفسانی که در دنیا کسب نموده‌است، توصیف می‌کنند و از این آیات می‌توان استنباط کرد که هیچ نوع شباهتی میان بدن دنیوی و اخروی، نه در ماده و نه در صورت و فعلیت، وجود ندارد، بلکه اشکال و صور مادی در آخرت، متناسب با خصلت‌های روحی است که انسان آنها را در دنیا کسب کرده‌است که از آن به عنوان « اشتداد وجودی نفس » یاد می‌شود.

از جمله این آیات: ﴿أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (ق/۱۵). خداوند در آیات قبلی، پس از آنکه اعتقاد کافران را مبنی بر اینکه پس از مرگ و تبدیل شدن انسان به خاک، بازگشت و خلقت مجددی وجود ندارد، آفرینش آسمان و زمین و آنچه را در آنهاست مطرح نموده و سپس می‌فرماید: «آیا ما از آفرینش اول درماندیم؟ بلکه آنها همچنان در آفرینش جدید هستند». ظاهر آیه، بر اساس قرائن، دلالت دارد بر اینکه عبارت «خلق جدید»، به معنای جهان آخرت و آفرینش موجودات در آن جهان است (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲: ۲۴۱، طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۵۱۶ و طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۲۵۴).

مراد از خلق جدید، تبدیل نشئه دنیا به نشئه‌های دیگر است که نظامی غیر از نظام طبیعی حاکم بر دنیا بر آنها حاکم است؛ چرا که در نشئه آخری که همان خلق جدید است، دیگر مرگ و فناپی وجود ندارد؛ تمامش زندگی و بقاء است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۵۱۷).

بر اساس این نظریه (ملاصدرا)، هیچ اشکالی ندارد که انسان‌های مؤمن و نیکوکار با چهره‌های زیبا و اندام‌های سالم و حتی نورانی در آن عالم، محشور شوند. ﴿وَجُوهٌ يُّؤَمِّدُ نَاصِرَةً إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ (قیامت/۲۳). «صورت‌هایی که در قیامت شاداب هستند چون در انتظار رحمت الهی هستند ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾ (حدید/۱۲). «روزی که می‌بینید مردان و زنان مومن را که نوری از میان دستان آنها بیرون می‌آید» و همچنین کافران و گنهکاران با چهره‌های زشت و اندام‌های ناسالم در آن عالم، محشور شوند، ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (اسراء/۷۲). «هر کس در این دنیا کور دل است در آخرت نیز کور خواهد بود و راه را گم خواهد کرد» ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ (الرحمن/۴۱). «انسان‌های مجرم به وسیله چهره‌هایشان مشخص می‌شوند، پس با پیشانی و پاهای آنها گرفته می‌شوند».

در تمام این آیات فوق، اگر چه بدن انسان در آخرت، همان بدن دنیوی نیست، ولی به خاطر وحدت نفسانی انسان، در دنیا و آخرت، یگانگی و این همانی بدن نیز باقی می‌ماند، همچنان‌که در دنیا، بدن می‌تواند به خاطر پیری و حوادث طبیعی، شکل و آثارش تغییر کند یا بر اساس اعمال زشت به امر الهی مسخ شود ﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (بقره/۶۵). «و به آنها می‌گوییم که به خاطر اعمالتان، مسخ شده و به شکل میمون پست درآید». اما در عین حال، عینیت بدن باقی می‌باشد.

با چنین رویکردی در نگاه ملاصدرا، هر چند انسان به حسب فطرت اولیه و نشئت حسی، نوع واحدی است، اما به واسطه اعمال و کردارش به انواع مختلفی تبدیل می‌شود و در قیامت، خلاق به انحاء متعددی محشور می‌شوند (ر.ک؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۲۸۷-۲۸۸ و ۱۳۸۵: ۲۲۱).

ملاصدرا در توضیح این تفسیر از آیات می‌گوید: آنچه که در این باب، گفته ما را تأیید می‌کند، روایاتی است که در وصف بهشتیان وارد شده که همه آنها جوان و زیبارو هستند و اینکه نخستین

گروهی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل ماه شب چهارده‌اند و بعد از آن، کسانی هستند که در تابش، چون ستاره درخشانند. در وصف دوزخیان نیز آمده‌است که دندان کافران در روز رستاخیز، چونان کوه اُحد است و ران آنها چون کوه بیضاء (در دمشق) و نشیمن‌گاهشان در آتش، مسافت سه روز پیک تیز پاست و در روایت دیگر نیز آمده‌است که ستبری پوست کافر، چهل و دوزراع و محل نشستن آنها در دوزخ، مسافت ما بین مگه و مدینه است (ر.ک؛ صدرالدین شیرازی، بی تا، ج ۹: ۳۱).

از طرف دیگر، ملاصدرا معتقد است، برای هر خُلُق از اخلاق مذموم و ملکات زشتِ راسخ در نفس، بدن‌هایی به وجود می‌آید که به آن، خُلُق و خوی، اختصاص یافته است؛ مانند خُلُق تکبّر و تهوّر که متناسب با بدن شیر، و خُلُق نیرنگ و فریب که متناسب با بدن روباه، و خُلُق تمسخر و استهزاء که متناسب با بدن میمون، و خُلُق عجب که متناسب با طاووس و خُلُق حرص که متناسب با خوک است. همچنین هر خُلُق مذموم نیز دارای انواع مختلفی است و مناسب با هر یک از آنها، حیوان خاصی وجود دارد. در صورتی که در انسان چند اخلاق رذیله باشد، در آخرت، ابتدا صورت مثالیِ ملکه‌ای که قوی‌تر و غالب‌تر است، مشخص می‌شود و پس از زائل شدن و یا کم‌رنگ‌تر شدن آن خُلُق بر اثر عذاب، به صورت مثالیِ خُلُق دیگر که قوی‌تر از بقیه است، منتقل می‌شود؛ تا این که ملکات رذیله به تدریج از او زایل شده و نفس از آنها رهایی یابد و این، در صورتی است که ملکات قابل زوال باشند وگرنه تا ابد، از صورتی به صورت دیگر، منتقل شده و همواره در عذاب خواهد بود (همان: ۳۵).

بر اساس مبنای ملاصدرا درباره معاد جسمانی، انسان به حسب فطرت اصلی و به صورت تدریجی و گام به گام رو به سوی آخرت دارد و به غایت مقصودش باز می‌گردد، نسبت دنیا به آخرت، نسبت نقص است به کمال، و نسبت کودک است به انسان بالغ. از این جهت، همانند نوزاد که نیاز به گهواره‌ای دارد که عبارت از مکان و دایه‌ای می‌خواهد که عبارت از زمان و چون به بلوغ جوهری‌اش رسید، از این وجود دنیوی به وجود اخروی، خارج می‌گردد و آماده خروج از این سرای

ناپایدار به سرای جاودان و دارالقرار می‌شود. انسان تا تمام مرزهای طبیعی و سپس نفسانی را طی نکند، به همسایگی خدا و به مقام «عندیت» نایل نمی‌آید (ر.ک؛ ملاصدرا، بی‌تا، ج ۹: ۴۶۷).

ملاصدرا در این باره می‌گوید: «مبادا اینگونه بینداری که این اموری که نفس انسان پس از مرگ می‌بیند مانند احوال قبر و قیامت، اموری صرفاً موهوم و تخیلی است و تحقیقی در عالم واقع ندارد؛ چنان که برخی از آنها که در اسرار وحی و شریعت، تأمل و تعمق ندارند، اینچنین پنداشته‌اند. کسی که چنین اعتقادی داشته باشد، به حسب شریعت، کافر و به حسب حکمت، گمراه است. بلکه امور قبر و قیامت از جهت وجودی، نسبت به امور دنیا، قوی‌تر و شدیدتر است؛ زیرا صورت‌های دنیوی در هیولا، که پست‌ترین موضوعات است، اتفاق می‌افتد؛ اما صورت‌های اخروی یا مجردند و یا در موضوع نفس، تحقق پیدا می‌کنند. هم میان دو موضوع (موضوع دنیوی و موضوع اخروی) و هم میان دو صورت (صورت دنیوی و صورت اخروی) تفاوتی فاحش و جدی وجود دارد؛ از این گذشته، هر دو با آنها با نفس، ادراک می‌گردند، یکی به واسطه آلات جسمانی (چشم، گوش و...) و دیگری با ذات نفس، بدون وساطت این آلات...» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۲۷۶).

و نیز ملاصدرا معتقد است: همان‌گونه که صاحبان کرامات (اولیاء خدا) با نیروی همّت و اراده خویش، می‌توانند اموری را در خارج، تحقیق ببخشند، همه اهل آخرت نیز قادر خواهند بود که با نفس خود، صورت‌های متناسب با ملکات و صفات باطنی خویش را بیافرینند؛ فرق سعدها و اشقیاء در این است که سعدها به خاطر حسن اخلاق و صفای درونشان، صورت‌های بهشتی مانند حور و قصور و حوض و شراب طهور، همنشین آنهاست، اما اشقیاء به خاطر پستی اخلاق و پلیدی عقاید و کژی عاداتشان، با جحیم و زقوم و کژدم‌ها و مارها همنشین‌اند. خوشی و ناخوشی این صورت‌ها در آن عالم، تأثیراتش به مراتب از آن چه که در این عالم اتفاق می‌افتد، بیشتر است. حتی گاهی آن چه که انسان در خواب می‌بیند تأثیری بیش از آن چه در بیداری می‌بیند در او می‌گذارد (ر.ک؛ همان: ۲۶۴ و ۲۶۵).

بنابراین از مجموع مطالب طرح شده می‌توان گفت که ملاصدرا نه تنها، توانسته معاد جسمانی را با مبانی عقلی و فلسفی سازگار سازد؛ بلکه موفق شده، آن چه را که در باب قبر، قیامت و ثواب و عقاب آمده، با مبانی حکمت، توجیه معقول نماید، اما در عین حال می‌توان گفت که دیدگاه ایشان با معاد جسمانی که بدن دنیوی در قیامت، بعینه بازگردد، تعارض دارد و در حقیقت بدن اخروی از نگاه ملاصدرا، نوعی بدن مثالی است که ارتباط منطقی و تکوینی با مراتب نفس دارد و این نگاه در حقیقت، خود نوعی تأویل نصوص و حیانی می‌باشد، اگر چه ایشان مصرّ هستند که بدن اخروی، عین بدن دنیوی است.

۳. نظریه مطلوب درباره چگونگی بازگشت بدن در قیامت

۳-۱. معتبر بودن تفسیر علمی از قرآن

با توجه به اینکه در ادامه مقاله سعی شده که نظریه مطلوب را با نظریات زیست شناسی مانند شبیه‌سازی از طریق DNA تطبیق دهیم، لازم است که درخصوص معتبر بودن تفسیر علمی از قرآن، نکاتی طرح شود.

درباره روش تفسیر علمی از قرآن، نکته مهم اینکه، قرآن کتاب هدایت بشر است و همه علوم را به صورت تفصیلی بیان نکرده، بلکه اصول عام هرچیزی را که معرفت و عملش، برای انسان مهم و او را به درجه کمال روحی و جسمی می‌رساند، در بر می‌گیرد. بنابراین یکی از روش‌های مورد استفاده از قرآن، همین روش تفسیری تعامل بین علوم تجربی و قرآن می‌باشد که می‌توان از اشارات قرآنی کشف‌های جدیدی را از مسائل مختلف علمی به دست آورد. مانند تعبیر قرآن به شبیه بودن بدن انسان در دنیا و آخرت با واژه «بنائنه: اثر انگشت» (قیامت/۳ و ۴) که این اشاره هدایتی قرآن، می‌تواند برای دانشمندان علوم تجربی، راه را باز کرده تا بتوانند، جزئیات آن علوم را طبق پیشرفت زمان، برای مردم بیان کنند. اما در عین حال، کسانی که برای تطبیق قرآن با نظریه‌های علمی (که ثبات ندارند) قرآن را تأویل می‌کنند، می‌تواند خطر بزرگی برای فهم قرآن در برداشته باشد، زیرا

صحیح نمی‌باشد که نظریات علمی که امکان ردشان در آینده وجود دارد، قرآن را به آن، برگردانیم، بلکه اگر ظاهر علمی یک آیه با یک حقیقت علمی ثابت، موافق باشد، می‌توان آن آیه را با آن حقیقت علمی تفسیر نمود. علامه طباطبائی (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۸۹)، آیت‌الله معرفت (ر.ک؛ معرفت، ۱۳۷۷، ج ۲: ۴۶۸) و ... از جمله معتقدان این دیدگاه هستند.

پس تفسیر علمی به معنای تطبیق و تحمیل فرضیات علمی نیست، بلکه از یافته‌های قطعی علمی می‌توانیم برای فهم بهتر آیات قرآن، بهره بگیریم. بنابراین در مسأله بازگشت چگونگی بدن در قیامت نیز، ارائه یک نظریه علمی برای ایجاد یقین بیشتر به امر معاد، به ویژه معاد جسمانی است که، اعتقاد انسان را در این زمینه تقویت می‌کند.

۳-۲. استناد به تعبیر «یَنْسَلُونَ» بر نظریه مطلوب

با جستجو در آیات قرآن کریم، واژه «یَنْسَلُونَ» فقط دو بار تکرار شده، یکی در آیه ۹۶ سوره کهف ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسَلُونَ﴾ (کهف/۹۶). تا روزی که راه یاجوج و ماجوج باز شود و آنان از هر جانب (پست و) بلند زمین شتابان درآیند» در داستان ذوالقرنین که همان معنای لغوی آن به معنای جهیدن به کار رفته و دیگری در آیه ۵۱ سوره یس ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسَلُونَ﴾ (یس/۵۱).

با نفخ صور، انسان‌ها چون ذرات ریز به سوی پروردگارشان با شتاب حرکت می‌کنند آمده که چگونگی حشر انسان‌ها در قیامت پس از نفخ صور دوم، را بیان می‌کند. بیشتر مفسران واژه «یَنْسَلُونَ» را بر اساس معنای لغوی آن، یعنی حرکت شتابان همراه با جهش، شبیه جهیدن گری، معنی کرده‌اند. در تفسیر اطیب البیان اینگونه آمده است که: در قیامت سیر و حرکت به سرعت و شتاب است چون احوال قیامت را مشاهده می‌کنند، مانند آدم گیج و پریشانی که راه به جایی نمی‌برند و از این طرف و آن طرف می‌دوند (ر.ک؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸۶) یا در تفسیر بحر العلوم کلمه «یَنْسَلُونَ» یسرعون فی المشیٰ إلى المحشر معنی شده است (ر.ک؛ سمرقندی، بی‌تا، ج ۳:

۱۲۵) و در تفسیر المیزان آمده است: این نفخه صور، نفخه دومی است که به وسیله آن، همه مردگان زنده شده و قیامت برپا می شود و کلمه «أجداث» جمع «جدث» به معنای قبر است و کلمه «ینسلون» از ماده «نسل» به معنای راه رفتن به سرعت می باشد و در تعبیر از قیامت به «الی ربهم» به سوی پروردگارشان» هشدار می دهد است برای کفار که منکر ربوبیت خدای تعالی هستند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۱۰۰).

البته برخی از مفسران به خاطر اینکه کلمه «ینسلون» را از مشتقات نسل می دانند، تلاش نموده اند با استناد به ریشه آن، تفسیری ارائه دهند که نحوه بازگشت انسان را با مشابهت نسل انسان از پدران و مادران به فرزندان تفسیر نمایند که البته این تفسیر، ابهام مسأله را بیشتر کرده است (ر.ک: صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۴۴۳).

صدرالمتألهین نیز بنابر دیدگاه فلسفی و عرفانی خود، خروج بدن ها را از قبر، به خروج آنها از مرحله مادیت و هیولای اولی به مرحله تجرد و فعلیت می داند و این آیه را بر اساس همین دیدگاه تفسیر می کند: «و ینکشف معنی قوله تعالی: فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ صدور الناس: خروجهم من مکان قبورهم و أجداث أجسادهم الأرضية إلى الله تعالی، كما في قوله: فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ وقوله: يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ و بروزهم من أغشيتهم المادية و أعطيتهم الهيولانية إلى عالم الآخرة» (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۵: ۱۶۴).

اما تنها تفسیری که دیدگاهی متفاوت با سایر تفاسیر، آن هم به استناد روایتی از پیامبر خدا (ص) درباره «عَجَبُ الدُّنْبِ» ارائه داده، تفسیر روح البیان می باشد که می توان از آن به عنوان رابط بدن دنیوی و بدن اخروی استفاده نمود و آیه را به گونه ای تفسیر کرد که شبیه نظری باشد که ما در این مقاله به دنبال آن هستیم: «فَإِذَا مَضَى بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ عَامًا أَمْطَرَ اللَّهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ مَاءً غَلِيظًا كَمَنْى الرَّجَالِ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَوَانِ فَتَنْبُتُ أَجْسَامُهُمْ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ وَتَأْكُلُ الْأَرْضُ ابْنَ آدَمَ الْأَعْجَبُ الدُّنْبُ فَإِنَّهُ يَبْقَى مِثْلَ عَيْنِ الْجَرَادَةِ لَا يُدْرِكُهُ الطَّرْفُ فَيَنْشَأُ الْحَلْقُ مِنْ ذَلِكَ وَ تَرَكَّبَ عَلَيْهِ إِجْرَاؤُهُ كَالْهَبَاءِ فِي شُعَاعِ الشَّمْسِ فَإِذَا تَكَامَلَتِ الْأَجْسَادُ يُحْيِي اللَّهُ تَعَالَى إِسْرَافِيلَ فَيَنْفُخُ فِي الصُّورِ

فَيَطِيرُ كُلُّ رُوحٍ إِلَىٰ جَسَدِهِ ثُمَّ يَنْسُقُ عَنْهُ الْقَبْرُ وَوَقْتِي كِه مدت چهل روز بين دو نفخه سپري شد، خداوند باران غليظي را از زير عرش، شبيهه مني مردان، نازل خواهد كرد كه به وسيله اين بارش، اجسام (بدن‌ها) روپش خواهند نمود، همچنان كه باران معمولي، سبزه‌ها را مي‌روياند و زميني كه دنبالچه سربين فرزندان آدم را خورده ولي آنها، هنوز باقي مانده‌اند، بارور شده و سپس مخلوقات (بدن انسان‌ها) از آن، به وجود آمده، تمام اجزاء بدن انسان‌ها بر اساس آن، تركيب يافته، مانند رشدگياهان در پرتو خورشيد. و وقتي اجساد، كامل شد، خداوند اسرافيل را زنده كرده و او در صور دميده، در اين هنگام، هر رُوحِي به سوي جسد خودش به پرواز در مي‌آيد و سپس قبرها براي خروج انسان‌ها شكافته مي‌شود (ر.ك؛ حقي بروسوي، بي تا، ج ۷: ۴۱۲).

با ريشه يابي واژه «ينسلون» در آيه ۵۱ سوره يس مي توان گفت كه حركت به سوي خداوند از درون قبرها تفسيرى متفاوت دارد. با توجه به اينكه اين واژه از مشتقات كلمه نسل مي باشد و نسل در لغت، علاوه بر حركت شتابان و جهش به معاني ديگري نيز آمده است. در برخي از كتب لغت اولاً، به معنای زاده و فرزند، ثانياً به معنای ذریه و دودمان و ثالثاً به معنای زادن و توليد كردن آمده است (ر.ك؛ معين، ۱۳۷۱، ج ۳: ۴۷۲۲) در مفردات راغب، نسل اينگونه معنا شده است: النَّسْلُ الْإِنْفِصَالُ عَنِ الشَّيْبِيِّ النَّسْلُ الْوَلَدُ لِكُونِهِ نَاسِلًا عَنْ أَبِيهِ أَنْ تَنَاسَلُوا تَوَالِدُوا (ر.ك؛ راغب اصفهاني، بي تا/ ۷۸۳) بنا بر اين مي توان گفت، همچنان كه از يك سلول، مي شود، انساني را شبيهه سازي نمود، به گونه اي كه تمام مشخصات انسان قبلي از جمله، اثر انگشت را دارا باشد، مي توان به اين نتيجه رسيد كه خداوند نيز از ذرات ريز انسان، كه حامل DNA انسان است، انساني شبيهه انسان دنيا، در آخرت نيز به وجود مي آورد.

۳-۳. نظريه شبيهه سازي

از نظر علمي، شبيهه سازي از توليد موجودي زنده، بدون نياز به آميزش جنسي و پيوند سلول هاي جنسي مذكر و مؤنث ايجاد مي شود. محققان به كمك اين شيوه، موفق به ايجاد پستانداراني

مانندگوسفند، خوک، گربه و گاو شده‌اند. هر چند تاکنون این فناوری درباره انسان به کارگرفته نشده و شخصی از این طریق پدید نیامده، اما به نظر می‌رسد که با تکامل در این شیوه، به لحاظ علمی، این کار در انسان نیز شدنی باشد، بدین صورت که هر انسانی براساس ساختار مادی و بدنی از یک ژن ویژه که مختص به همان انسان است، برخوردار می‌باشد که در علم ژنتیک با حروف مخفف DNA شهرت یافته و از نظر علمی اثبات شده که تمام ساختار و ویژگی‌های انسان، مانند رنگ چشم، شکل و قیافه و نحوه شکل‌بندی اندام‌های بدن و حتی اثر انگشت و شیارهای درون چشم که امروزه، ملاک تشخیص هویت هر فرد به شمار می‌رود، به خاطر همین DNA می‌باشد و از نظر تئوری این مسأله نیز، مطرح می‌شود که اگر بتوان آن را در آزمایشگاه بارور نمود، می‌توان شبیه به آن انسان را با تمام ویژگی‌های منحصر به فرد، دوباره به وجود آورد و در خصوص این مسأله و امکان علمی آن در برخی از فیلم‌های علمی تخیلی نیز به آن پرداخته شده، اگرچه هنوز امکان عملی این امر، در انسان وجود ندارد ولی می‌توان گفت امکان وقوعی دارد.

۳-۴. شبیه‌سازی از طریق DNA

شبیه‌سازی در اصطلاح علمی، DNA Cloning یا Molecular Cloning و یا Gene Cloning نامیده می‌شود که از مجموعه عملیاتی که توسط آن، قسمتی از DNA موجود مورد پژوهش که مقرر شده، شبیه‌سازی شود، به یکی از انواع موجودات ارگانیکی خود تکثیر، انتقال می‌یابد که از باکتری‌های آن یا Bacterial Plasmid ها برای این کار بهره برده می‌شود. در حقیقت شبیه‌سازی DNA یا «کلونینگ» از ریشه زبان یونانی «کلون» به معنای «جوانه زدن و تکثیر کردن» است، «کلونینگ» در علم زیست‌شناسی، تکثیر موجود زنده، بدون آمیزش جنسی است و امروزه به عمل کاشت جنینی در رحم گفته می‌شود که ابتدا در آزمایشگاه تولید شده و محققان ابتدا هسته‌های یک تخمک را با DNA سلول‌های دیگر جایگزین نموده، سپس تخمک بازسازی شده را در آزمایشگاه، مورد مراقبت قرار می‌دهند تا تقسیم شده و به جنین تبدیل شود.

چنانچه جنین مزبور در رحم، کاشته شود و از آن، انسانی به وجود آید، می‌گویند شبیه‌سازی مولد انسان صورت گرفته است (ر.ک؛ مهاجری، ۱۳۸۱: ۱-۲).

در واقع، شبیه‌سازی مانند قلمه‌زنی در گیاهان است. در گذشته برای تکثیر انواع درختان، گاه بذران را در زمین می‌پاشیدند و گاه از قلمه استفاده می‌کردند. یعنی قطعه بسیار کوچکی از بدن یک انسان را برمی‌دارند (غالباً قطعه‌ای از پوست بدن) و آن را تقویت کرده، در درون تخمک یک زن قرار می‌دهند، سپس آن را در رحم یک زن، می‌کارند، این قلمه انسانی در آن محیط مساعد، پرورش می‌یابد و بعد از طی دوران جنینی متولد می‌شود، در حالی که نه پدری داشته و نه مادری، بلکه شبیه کسی است که آن قلمه از بدن او، جدا شده است، درست مانند کتابی که از آن، هزار نسخه چاپ می‌شود که همه شبیه هم هستند (ر.ک؛ ریفکین و هابر ماس، ۱۳۹۵: ۵۸).

۳-۵. نظریه مطلوب

قبل از آنکه وارد بحث اثبات نظریه مطلوب درباره معاد جسمانی شویم، باید به این نکته فلسفی توجه شود که رابطه روح و بدن، در این عالم دنیا، یک رابطه منطقی و تکوینی دارند و از نوعی، اتحاد حقیقی برخوردارند، بدین معنا که نحوه وجود روح و خصوصیات آن، ارتباط مستقیم با نحوه وجود بدن دارد و بدین صورت که از هر بدنی با ویژگی‌های خاص خودش (ژن خاص هر بدن) فقط روح منحصر به آن بدن به وجود می‌آید و هر نوع تدبیر روح با بدن غیر متناسب، از نظر عقلی و فلسفی و حتی علمی، امکان ندارد. زیرا اگر این گونه بود می‌بایست روح واحد بتواند در بدن‌های مختلف حضور پیدا کند (همچنان‌که هر مظلومی می‌تواند در هر ظرفی قرار می‌گیرد، چون بین ظرف و مظلوم هیچ رابطه تکوینی وجود ندارد) که با فرض عدم رابطه تکوینی بین روح و بدن، نظریه تناسخ می‌توانست امکان وقوعی داشته باشد که هم ادله عقلی و هم متون دینی این دیدگاه را نفی می‌کند (اگر چه بطلان تناسخ، ادله عقلی و نقلی دیگری نیز دارد که موضوع بحث این مقاله نیست).

با توجه به این نکته عقلی و علمی که ذکر شد، و نقد و بررسی نظریات مطروحه پیرامون بازگشت بدن انسان در قیامت، می‌توان به این نتیجه رسید که با استناد به تفسیری متفاوت از آیه ۵۱ سوره یس که در گروه اول از آیات اشاره شد، تحلیلی ارائه داد که بتواند هم با ظواهر گروه‌های سه‌گانه آیات، مطابقت داشته باشد و هم شبهات و ایرادات فلاسفه را نداشته باشد و در عین حال با دیدگاه‌های علمی از جمله نظریه شبیه‌سازی از طریق DNA که در زیست‌شناسی اثبات شده نیز، مخالفتی نداشته باشد.

با تأمل و دقت در آیه ۵۱ سوره یس، به ویژه برخی از کلماتی که در این آیه بکار رفته، درباره کیفیت معاد جسمانی می‌توان تفسیری ارائه داد که حاکی از این است که معاد جسمانی می‌تواند به صورت بارور نمودن ژن‌های موجود هر فرد در خاک، محقق شود. البته این بدین معنی نیست که بگوییم خداوند کارخانه شبیه‌سازی دارد تا قدرت خداوند محدود شود، بلکه ذات لایزال خداوندی با قدرت نامحدودش می‌تواند تمام DNAهای انسان‌ها را از درون خاک بیرون بکشد و آنها را با همان ساختاری که در دنیا داشته‌اند، در عالم آخرت محشور کند. اگر چه این احیاء و حشر، لزومی ندارد به این صورتی باشد که در علوم تجربی مطرح است، زیرا هم علوم تجربی قابل تغییر است و هم قدرت خداوند نامحدود است. ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾ (یس/۵۱) و هنگامی که در صور دمیده شود در این هنگام است که آنها از گورها به سوی پروردگارشان همچون ذرات ریز به حرکت درمی‌آیند.

۳-۶. شواهد قرآنی و روایی بر نظریه مطلوب

شاهد براین مطلب آیه‌ای است که بازگشت بدن انسان را به تشابه اثر انگشت انسان در دنیا و آخرت میسر می‌داند می‌گوید: ﴿يَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ (قیامت/۴۳) که از نظر علمی، تشابه اثر انگشت، مستلزم تشابه DNA به صورت کامل است.

شاید بتوان جهت تایید این تفسیر از آیه، استناد کرد به آیه‌ای که نحوه خلقت بدن انسان را خروج از صلب (پشت پدران) و ترائب (سینه مادران) می‌داند و بلافاصله می‌گوید: که ما بر بازگشت آن توانا هستیم، که به نظر می‌رسد از صلب و ترائب، جز همان سلول بنیادی که حاوی DNA انسان است، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ، إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾ (طارق/۵-۸).

پس می‌توان نتیجه گرفت، همان طوری که نسل انسان‌ها از پدران و مادران به فرزندان از طریق DNA مشترک (آن هم نه بصورت کامل)، حاصل می‌شود و در آزمایش‌های ژنتیک نیز برای اثبات رابطه پدری و مادری با فرزندان از DNA آنها برای این مسأله، استفاده می‌شود، خداوند نیز اجزاء اصلی بدن انسان‌ها را که همان DNA آنهاست، جمع نموده و آنها را بارور کرده و سپس روح را، از عالم برزخ به آنها منتقل می‌کند. در نتیجه رابطه بدن اخروی با بدن دنیوی، همان رابطه ژنتیک بین آنها می‌شود.

البته این نکته نباید مورد غفلت واقع شود که رابطه بدن دنیوی و بدن اخروی باید دقیق‌تر و عمیق‌تر از رابطه پدر و مادر با فرزندان باشد، زیرا DNA والدین با فرزندان باید کمی تفاوت داشته باشد، چون بین آنها، شباهت کامل وجود ندارد. نه خصوصیات جسمانی آنها کاملاً شبیه به هم هست و نه روح آنها عین یکدیگر می‌باشد، در حالی که بین بدن دنیوی و بدن اخروی، آنقدر شباهت باید باشد تا بتوان گفت که این بدن، عین بدن دنیوی است و حتی روح آنها نیز واحد است، پس DNA آنها نیز باید واقعا یکی باشد.

این نوع تفسیر از آیات می‌تواند، توسط برخی از احادیث به عنوان شاهد و موید نیز قرار گیرد، از جمله حدیثی از پیامبر اکرم (ص) که می‌فرماید: یُسَ مِنْ الْإِنْسَانِ شَيْئًا أَلَّا يُبْلَى أَلَّا عَظْمًا وَاحِدًا هُوَ عَجْبُ الذَّنْبِ وَمِنْهُ يَرْكَبُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (ر.ک؛ مسلم، بی‌تا، ج ۱۴: ۹۱-۹۲) پس از جدایی روح از بدن، چیزی از انسان باقی نمی‌ماند، مگر استخوان واحد، که به آن دنبالچه سرین (عجب‌الذنب) می‌گویند که از آن، انسان در روز قیامت به وجود می‌آید و نیز روایت دیگری از

رسول خدا (ص) با بیانی متفاوت که می فرماید: *إِنَّ أَدَمَ بَاكِلُهُ التُّرَابُ إِلَّا عَجِبُ الذَّنْبُ مِنْهُ خُلِقَ وَفِيهِ* (ر.ک؛ النووی بی تا، ج ۹: ۳۴۳ و سجستانی، ۱۴۱۰ق: ۴۹۰) تمام بدن فرزندان آدم را خاک خواهد خورد مگر دنبالچه سرین که از آن، انسان در قیامت خلق می شود و ترکیب می آید.

ملاصدرا در توضیح حدیث، اینگونه می گوید: علما در تبیین آن، اختلاف دارند، برخی آن را همان اجزاء اصلی دانسته (نظریه خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی) و برخی آن را ماده مشترک نخستین می دانند (هیولای اولی از نظر فلاسفه قائل به معاد جسمانی) ابوحامد غزالی، آن را نفس دانسته که نشئه آخرت، بر آن قرار دارد و ابو یزید و قوافی، آن را جوهر فرد دانسته که از نشئه دنیا باقی می ماند و تغییر نمی یابد، و به نظر ابن عربی، عجب الذنب، همان ماهیت است که عین ثابت انسان نامیده می شود (ر.ک؛ صدرالدین شیرازی، بی تا، ج ۸: ۷۷) اگرچه خود ملاصدرا، آن را قوه خیال می داند که استقلال وجودی داشته و بعد از بدن باقی می ماند و نیاز آن به بدن مادی، در ابتدای هستی است، نه در بقا (ر.ک؛ همان: ج ۹: ۲۱۹).

در بین متکلمین اسلامی، نظریه خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی که قائل به بازگشت جزء اصلی انسان در عالم قیامت می باشند، می تواند بر این تفسیر از آیات، دلالت نماید، مرحوم علامه حلی در شرح کلام خواجه که می فرماید: «وَلَا يَجِبُ اعَادَةُ فَوَاضِلِ الْمُكَلَّفِ» (دربازگشت اجزاء اصلی، لزومی به بازگشت اضافات بدن مکلف نیست) اینگونه توضیح می دهد:

نکته اینکه بازگشت عین بدن انسان در قیامت، بدن به اجزاء اصلی و غیر اصلی تقسیم می شود و آن چیزی که در آخرت و روز محشر، باز می گردد، اجزاء اصلی است و لزومی به بازگشت اجزاء فرعی نیست (اصلا اجزاء فرعی در این دنیا نیز دائما در حال تغییر است و این تغییر، هیچ تغییر ماهوی در اصل بدن و تشخص و هویت آن به وجود نمی آورد) و همین اجزاء اصلی، خمیر مایه بدن انسان اخروی می شود (ر.ک؛ حلی، بی تا: ۳۲۱) البته ایشان توضیحی در خصوص این اجزاء اصلی نمی دهد و نمی گوید این اجزاء چیستند؟ و در کجای بدن هستند؟ برای همین، برخی آن را مغز و برخی آن را قلب، و برخی آن را کبد، و یا چیز دیگر، فرض کرده اند که این مفروضات با توجه به مسأله پیوند اعضا، غیر قابل قبول می باشد و در خصوص پیوند مغز نیز، اگر چه هنوز علم،

توانسته آن را عملی کند، اما امکان آن، وجود دارد و چون تمام تفکرات، احساسات، عواطف و... انسان، مربوط به روح انسان است (اگر چه جسم، در این امور بی‌تأثیر نیست) هر نوع جابجایی و پیوند این اعضاء، نمی‌تواند تشخیص بدن انسان را تغییر دهد، پس بهترین تفسیر از جزء اصلی می‌تواند همان ژن یا DNA باشد.

و بالاخره نکته دیگر اینکه، همچنان‌که سابق بر این گفته بودیم میان روح و جسم انسان، پیوندی ناگسستگی وجود دارد. بدین صورت که هر بدنی بر اساس ساختار درونی خودش، روح خاصی را از عالم امر (عالم غیب) می‌طلبد. پس از نظر عقلی، می‌توان گفت که شبیه‌سازی واقعی در این دنیا، امکان ندارد، زیرا بر اساس این نظریه، دو بدن مشابه و عین هم به وجود می‌آیند که دارای ارواح متفاوت هستند که این امر، از نگاه فلسفی امکان ندارد، زیرا هر جسمی، روح منحصر به فردی را می‌طلبد و امکان ندارد، دو جسم با DNA مشترک باشند، درعین حال دو روح داشته باشند (از نظر عقلی، امکان شبیه‌سازی مطلق در این دنیا وجود ندارد و شبیه‌سازی در دنیا، باید نسبی باشد) اما این مسأله، در عالم دیگر (آخرت) که روح اخروی، همان روح دنیوی است، دیگر این اشکال عقلی را تولید نمی‌کند، در حقیقت می‌توان گفت: خداوند با DNA مشترک بین جسم دنیا و جسم آخرت، بدنی شبیه به بدن دنیا در آخرت، به وجود می‌آورد و همان روح را که مدتی در دنیا بوده و سپس به عالم برزخ رفته (و مدتی با بدن مثالی زندگی کرده است) وارد بدن اخروی می‌کند. براساس یافته‌های علم تجربی نیز، شکل‌گیری همان بدن با همان خصوصیات، محال نیست، بلکه با وجود تنها یک سلول، از بدن قبلی، می‌توان از طریق فرایند شبیه‌سازی سلولی، موجودی همانند موجود قبلی را ایجاد نمود و این امر، به لحاظ عقلی محال نیست و امکان وقوعی دارد و این یافته تا حدودی بر امکان شکل‌گیری معاد بر اساس تعریف مورد نظر ادیان نیز صحه می‌گذارد و محال بودن آن را رد می‌کند.

۴. بحث و نتیجه‌گیری

این مقاله با محوریت یک سؤال اصلی حول یکی از مسایل اساسی معاد شکل گرفت و آن اینکه از نظر قرآن، چگونه بدن انسان در قیامت باز می‌گردد؟ این پژوهش با نگاه و تفسیری علمی از بازگشت بدن انسان در قیامت با استناد به آیه ۵۱ سوره یس پرداخته است. و همچنین آراء مختلف مفسران دربارهٔ چگونگی بازگشت بدن در قیامت از جمله نظریه عینیت، نظریه مثلثیت و نظریه اشتداد وجودی نفس، طرح و نقد و بررسی شد و می‌توان نتیجه گرفت که معاد جسمانی که در قرآن بدان تصریح شده، اگرچه دارای تعابیر مختلفی است، اما با استناد به برخی آیات مورد اشاره، می‌توان آنها را در جهت واحد، هدایت نمود و تفسیری را ارائه نمود که هم توضیح روشن از معاد جسمانی را داشته باشد و هم با ظاهر آیات، مخالفت صریح نداشته باشد و در عین حال بتوان گفت که تمام این تعبیرات، علاوه بر مستندات عقلی و وحیانی، منطبق بر نظریات علمی و تجربی نیز می‌باشد. به این صورت که خداوند، از اجزاء اصلی بدنی که در زمان طولانی پس از مرگ، تبدیل به خاک شده و تمام سلول‌ها و اتم‌هایش در دیگر موجودات قرار گرفته، چیزی را محفوظ نگه می‌دارد (DNA) و در قیامت بعینه همان را محشور و اندام‌های متناسب با خصلت‌های روح انسان را با همان ساختار ژنتیک به وجود می‌آورد (در حقیقت آن را بارور می‌کند) و در عین حال، لزومی به بازگشت عین سلول‌ها و اتم‌های دنیوی نمی‌باشد. حاصل آنکه، تأکید بر تفسیر خاص از واژه «یَنْسَلُونَ» و استفاده از روایتی که تعبیر «عَجَبُ الدُّنْبِ» داشت و نیز انطباق این تفسیر، با نظریه شبیه‌سازی، نتیجه‌ای ارائه نمود که بدن انسان، از جزء اصلی باقی مانده از بدن دنیوی، شکل می‌گیرد که آن جزء اصلی، مبدأ پیدایش بدن اخروی می‌شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، حسین. (۱۳۶۴). النجاة. تهران: دانشگاه تهران.

۳. ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث. (۱۴۱۰ق). سنن ابی داود. تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید. بیروت: دارالفکر.
۴. حقی بروسوی، اسماعیل. (بی تا). تفسیر روح البیان. ج ۷، تهران: دارالفکر.
۵. حلی، حسین بن یوسف مطهر. (بی تا). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. قم: مکتبه المصطفی.
۶. راغب اصفهانی، حسین ابن محمد. (بی تا). المفردات. قم: موسسه تحقیقات و نشر معارف (اهل بیت).
۷. ریفکین، جرمی. (۱۳۸۲). قرن بیونکتولوژی. ترجمه حسین داودی. تهران: صبح.
۸. سمرقندی، نصرابن محمد ابن محمد. (بی تا). تفسیر بحر العلوم. ج ۳، بیروت: دارالفکر.
۹. صحیح مسلم بشرح النووی. (بی تا). کتاب الفتن. ج ۱۸، بیروت: دارالفکر.
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم قوام. (۱۳۸۵). اسرار الآیات. تحقیق سید محمد موسوی. تهران: حکمت.
۱۱. صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم قوام. (۱۳۶۸). الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه. ج ۸ و ۹، قم: مکتبه المصطفوی.
۱۲. صدر الدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم قوام. (۱۳۸۲). الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه. تصحیح و تعلیق آشتیانی. قم: بوستان کتاب.
۱۳. صدر الدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم قوام. (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم. ج ۵، قم: بیدار.
۱۴. صدر الدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم قوام. (بی تا). المبداء و المعاد. قم: مکتبه الاسلامیه.

۱۵. صادقی تهرانی، محمد. (۱۴۱۹ق). البلاغ فی تفسیر القرآن. ج ۱، قم: موسسه اسماعیلیان.
۱۶. طباطبائی، محمد حسین. (۱۴۱۷ق). تفسیر المیزان. ج ۱۷ و ۱۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. الطوسی، نصیر الدین و الحلّی، حسن ابن یوسف. (بی تا). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. قم: مکتبه المصطفوی.
۱۸. طیب، سید عبدالحسین. (۱۳۷۸). اطیب البیان. ج ۱۱، تهران: انتشارات اسلام، تهران.
۱۹. فخر رازی، محمد ابن عمر. (۱۳۴۰). چهارده رساله امام فخر رازی. تصحیح سید محمد باقر سبزواری. تهران: دانشگاه تهران.
۲۰. لاهیجی، عبدالرزاق. (۱۳۷۲). سرمایه ایمان. تهران: الزهراء.
۲۱. معرفت، محمدهادی. (۱۳۷۷). التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب. مشهد: الجامع الرضويه للعلوم الاسلاميه.
۲۲. معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی. ج ۳، تهران: امیرکبیر.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. ج ۲۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. مهاجری، عبدالرسول. (۱۳۸۱). گزارشی پیرامون شبیه‌سازی. قم: دفتر مطالعات زنان، قم.
۲۵. هابرمس، یورگن. (۱۳۹۵). مهندسی ژنتیک آینهٔ سرشت انسان تاملی در مسائل اخلاقی و حقوقی و فلسفی شبیه‌سازی انسانی. مترجم یحیی امانی. تهران: نقش و نگار.

